

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این استدلال بود که گفته شود در مواردی که قدرت بر توریه هم هست مع ذلک
اکراه در آنجا صادق است. بخاطر این که بر اصل تَلَقُّط به آن لفظ این مَخْلَصی و راه
تَفْصِی‌ای وجود ندارد. پس ملاک اکراه که عدم وجود تَفْصِی باشد و مَخْلَص و مَقَرّ باشد
نسبت به اصل تَنْطَق به آن لفظ مثلاً بعْث وجود دارد. و وقتی این چنین بود پس این لفظ
بخاطر صدق اکراه بر آن اثر می‌افتد. وقتی از اثر افتاد پس بنابراین دیگر سببیت برای
تحقق مُنشَأ را ندارد. بنابراین معامله باطل می‌شود. از این استدلال گفتیم که خب
جواب‌هایی داده شده بود، جواب دیگری که داده شده است فرمایش حضرت امام قدس
سره در بیع است در جلد - حالا جلدش را ننوشتیم - گمان می‌کنم صفحه‌ی 86 باشد. همین
جلد دوم. فرمایش ایشان این است که «و تَوْهَّمُ أَنْ فی التوریه یكون اصلُ التکَلِّم بالكلام
مکرهاً علیه فَأَثَرُهُ مرفوعٌ بالحديث فی غیر محلّه لَأَنَّ الاثر مترتّبٌ علی الخصوصية و هو
مختارٌ فیها» ایشان می‌فرمایند که درست است که این به اصل تَکَلِّم اکراه دارد و ناچار
است و مَخْلَصی از آن ندارد. اما اثر مال اصل تَکَلِّم نیست. اثر مال خصوصیت است. و
نسبت به خصوصیت تکراری نیست اختیاری نیست. حالا توضیح این مطلب این است که
این شخص می‌تواند بعْث را بدون قصد معنا بگوید. می‌تواند بعْث را به قصد معنا بگوید. با
قصد معنا بگوید. اینجا بعْث به قصد معنا، غیر از بعْث بدون قصد معناست. کما این که
حیوان با زید غیر حیوان با عمرو است، حیوانیت با زید غیر از حیوانیت با عمرو است. این
شخص الان می‌تواند بعْث را با قصد بگوید. می‌تواند بعْث را بدون قصد بگوید. پس نسبت
به انتخاب بعْث با قصد که این خصوصیت است اکراهی ندارد. می‌تواند آن را ترک کند راه
ترک برایش وجود دارد. مثل موارد غیر توریه. او می‌تواند از مکرهی آمده گفته که
ماشینت را بفروش و الا می‌کنش تو را، خب او می‌تواند از آنجا فرار بکند و برود راه حل
برای او هست و بعْث هذه السیارة نگوید. حالا اگر فرار نکرد با این که می‌تواند و توجه به
این هم دارد و گفت بعْثک هذه السیارة، خب اینجا باید گفت معامله‌اش صحیح است
دیگر. اینجا که ملتزم هستیم به این که درست است. چرا؟ می‌گوییم برای این که توی
این بعْثک هذه السیارة الان تو مکره نیستی، راه عادی مخلص برای تو وجود داشت خب
حالا اینجا هم همین جور است. اینجا هم بعْث توریه‌ای برای او وجود داشت فرض این
است غافل از آن نبود، دهشت و وحشتی نداشت که بترسد اگر آن را بگوید در محذور
بیفتد و امثال این‌ها. خب آن را اختیار نکرده مثل این است که آنجا فرار کردن را اختیار
نکنیم. و آمده دارد می‌گوید بعْثک با قصد معنا. بنابراین این فرمایش که فرمودند اینجا

نسبت به اصل این لفظ ... می‌گوییم نه، این لفظ خاصی که دارد از آن صادر می‌شود با این خصوصیت، این لفظ متحصّل به این خصوصیت. نسبت به این اکراهی وجود ندارد. مثل آن‌جا.

بعد ایشان می‌فرمایند، یک جمله‌ای هم بعد از آن دارند، «و الا أمکن أن یقال بمثله فی الفعل أیضاً أحياناً» و حال این که فتوا نمی‌دهیم این‌جا، کسی این‌جا این حرف را نمی‌زند. حالا آن فعلی که می‌فرمایند احياناً یکی در مواردی است که مثلاً فرض کنید همین‌جا اگر مکره به لفظ نبود، معاطاتاً مثلاً می‌شود. خب این فرض کنید گفته که این کتاب را به من بفروش و الا فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم. این می‌تواند این کتاب را بدهد به قصد این که تملیک کند آن را، یا می‌تواند همین‌جور بدهد و قصد تملیک نکند و در ید او باشد فعلاً، تا یک وقتی ممکن است یک‌جوری از دستش دربیآورد.

خب این‌جا هم شما باید بگویید... خب اصل این اعطاء مکره علیه است چون این که راه فراری ندارد فرض این است. پس باید شما در این‌جا بگویید که این معامله انجام نشده. و حال این که همین‌جا اگر واقعاً قصد کرده باشد.

س: نقص است این؟

ج: ایشان می‌گویند و الا آن‌جا هم باید شما بگویید و حال این که نمی‌گویید. در فعل هم این حرف را می‌شود زد.

اگر این مثال باشد که من عرض کردم، جواب آن این هست که این هم توره است این با توره فرقی نمی‌کند این همان توره است. چون همان‌طور که محقق خوئی فرمودند توره فقط در لفظ نیست، در فعل هم هست، حالا در کلمات بیش‌تر توهم شده که فقط مال لفظ است. ولی در فعل هم هست. این هم توره است. حتی این که ایشان می‌فرمایند این هم توره است که کسی به او گفته شده، خمر بنوش، و این می‌تواند کاسه را مثلاً تا لیش بیاورد و یک‌جوری وانمود بکند که دارم می‌نوشم، قورت و قورت هم بلد هستند بعضی‌ها، همین جوری بدون چیزی حالت قورت و قورتی به خودشان بگیرند. او خیال می‌کند که دارد می‌نوشد. توره یعنی لفظ یا فعلی که شما بر خلاف آن‌چه که ظاهر آن هست و برداشت می‌شود از آن ...

س: مناط بر این مسئله، خصوص این مسئله اقتضاء می‌کند که توره هم باشد یا واقعاً اصطلاح توره را می‌گویند فعلٌ أو قولٌ؟ که مخاطب خلاف واقعش را

ج: فعلٌ أو قولٌ، معمولاً نمی‌گویند.

س: نمی‌گویند اما این‌جا

ج: نه ولی آقای خوئی تصریح فرمودند مصباح الفقاهه که نه، این هم واقعاً توره است. توره چون از نظر لغت توی آن لفظ نیفتاده.

س: توره که لفظش متیقن نیست.

ج: نه، نیست توره از ماده‌ی وراء است وراء یعنی ستر، یعنی قصدش را و آن چیزیش را اخفاء کرده.

س: یعنی همان‌طور که توی کلام توریه‌ای استعمال دارد فعل توریه‌ای استعمال دارد

ج: بله آن فعل هم توریه است.

س: اصطلاحاً.

ج: حالا اصطلاح فقاهتی را کار نداریم، ممکن است برای ...

س:

ج: نه ولی توریه‌ای که ما می‌گوییم که اصطلاح فقاهتی نیست که. یک واقعیتی است که به حسب لغت. حالا جاهای دیگر، حالا در باب محرمات، حالا معاملات را کار نداشته باشیم ایقاعات و این‌ها. در باب محرمات می‌توانیم این حرف را بزنیم؟ کجاست این مثالی که ایشان هم فرمودند احیاناً اگر غیر از این محسوب بشود که مثلاً زدیم بگوییم احیاناً یک مواردی است که در آن‌جاها هم عین این‌جا می‌شود در آن موارد که شما بخواهید بگویید در جنس، در اصل اکراه دارد فلذاست که بگویید اثر بار نمی‌شود. مثلاً فرض کنید شاید یکی از موارد این باشد که در فقه ... مثلاً او را مجبور می‌کند که باید تو این‌جا لفظ از دهانت خارج بکنی، حرف بزنی. این هم می‌گوید خب حالا که بناست حرف بزنی، نماز بخوان، قرآن بخوان. گفته حرف بزنی دیگر، مجبور کردی که حرف بزنی، من می‌خواهم تو این‌جا حرف بزنی برای این که امنیت برقرار باشد، بدانند یک کسی در این‌جا هست. و اگر این کار را نکنی مثلاً فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم.

خب حالا این‌جا سؤال این است که اگر قرآن خواند، یا نماز خواند، نمازش درست است یا نه؟ بلند سوره‌ی حمد و تکبیر و همه‌ی اذکار را همه را بلند بلند می‌گوید شما باید این‌جا بگویید که آقا این لفظ مکروه علیه است چون از اصل این که لفظی باید بگوید مناصی ندارد. از این مناصی ندارد. حالا که مناصی ندارد پس اثر این لفظ برداشته شد. و اثر آن که برداشته شد پس بنابراین این حمد جزو صلاة نمی‌شود که باشد. این ذکر صلاة نمی‌تواند باشد. می‌شود چنین حرفی را زد؟

س: این مثال شما با مانحن فیه یک مقداری

ج: نه آخر ایشان می‌فرمایند فعل دیگر، فعل که می‌فرمایند ... این‌ها عین هم است.

س: نه عین هم نیست. اینجا طرف خودش اکراه را برده بر کلی ترتب، در مانحن فیه مکروه علیه نگفته تنطق کن، روی جزئی رفته، ما یک کلی‌ای بین مکروه علیه و توریه که می‌خواهیم به آن تفصی بکنیم که صرف تنطق باشد را استیاد می‌کنیم می‌گوییم کلی در هر دو حالت مکروه است؟

ج: نه این‌جا هم همین است دیگر، می‌گوید بفروش، ...

س: آهان می‌گوید بفروش.

ج: مانحن فیه همین است دیگر، و به قول آقای همدانی، فرمود در حقیقت اکراه این ایقاعات و عقود، اکراه بر سبب است. در واقع آن است. حالا این را هم نگویم ولی این را می‌خواهد بگوید، می‌گوید بفروش، بفروشم که ...

س: یعنی بعث را بگو

ج: بعث بگو.

س: بعث را بگو. خصوص را بگو.

ج: حالا بعث یا الفاظ دیگر... حرف این‌ها همین است دیگر، می‌گویند آقا شما از گفتن این الفاظ عقود هر واژه‌ای از این الفاظ باشد شما مکروه هستی پس اثر ندارد. این‌جا امام می‌فرمایند که در افعال هم گاهی همین‌جور است مثل این مثالی که من عرض می‌کنم، حالا یک مثال بود که معاطاتی بیع مثل آن‌جا... یا نه مثال دیگری که حالا در غیر آن حوزه باشد که ظاهراً نظر شریف ایشان به این دومی باشد. که احياناً می‌شود این‌جوری باشد که یک کسی در همین ... به حرف زدن مکروه می‌شود. می‌گوید آقا یک حرفی بزن، حالا هر کاری خودت می‌خواهی بکن، من کاری ندارم که چه حرفی، من می‌خواهم تو حرف بزنی این‌جا که دیگران بدانند این‌جا یک شخصی است. و اگر این کار را نکنی، کذا خواهم کرد. این هم می‌گوید حالا که من باید حرف بزنم، خب نماز بخوانم، آیا این نمازش درست است یا باطل است؟ نماز بلند می‌خوانیم، جهری می‌خوانیم، اذکار همه‌ی آن را هم بلند می‌گوییم. شما این‌جا بگو آقا نه این باطل است. چون در اصل صوت و تلفظ مکروه است. کسی می‌تواند چنین حرفی را بزند؟ مسلم نمی‌شود. خب گفته وقت را مغتنم بشماریم حالا که ما باید حرف بزنیم نماز بخوانیم توی ذهن همه این کار خوبی است.

پس این منته این هست که این‌جا این اشکال وارد نیست. جواب و حُش همان است که گفتیم که نسبت به خصوصیت اکراه نیست و هر خصوصیتی خودش یک جامع است که جامع دیگری دارد. این پاسخ حضرت امام قدس سره هست که پاسخ متینی هست.

در فقه العقود جوابی فرمودند که شاید مآل آن و روح آن در حقیقت به همان فرمایش امام باز می‌گردد. ولی خب به یک ادبیات دیگری بیان شده. که حالا از این جهت ما آن را جواب چهارم قرار می‌دهیم.

س:

ج: بله. می‌گوییم نماز درست است.

س: آن‌جا یعنی آن فرض آن که من لولا این مکروه نماز را نمی‌خواندم، این را

ج:

س: نه می‌خواهم بگویم این‌جا تفصیل وجود دارد آن فرض آن که اگر این مکروه نبود من نمی‌خواندم، یک فرض این است که آقا این مکروه حالا آمده اکراه کرده بر صحبت کردن، ولی من خودم بنا داشتم نماز بخوانم.

ج: نه. مثلاً می‌روم دنبال کارهای دیگر. یا مطالعه می‌خواستم بکنم. اما حالا این دارد می‌گوید باید حرف بزنی تا کسی بفهمد که کسی این‌جا هست، ...

س: من مجبورم نماز بخوانم.

ج: نه مجبور نیستم به نماز خواندن.

س: نه می‌دانم درست است یا همه‌ی این توضیحات، این از کجا واضح است که نمازش درست است؟

ج: چرا درست نباشد؟

س: چرا درست باشد؟

ج: خب برای این که اکراهی نسبت به خواندن نماز ندارد.

س: نه یک چیز واضحی نیست که بخواهیم نقد باید یک چیزی باشد که خیلی واضح باشد. لعل این جا هم بیاید بگوید که باطل است چه اشکالی دارد؟ بگوید اگر این مکره نبود که تو نماز

ج: نه آخر چیزهایی که ببینید از نظر ذوق فقهی نمی‌شود این‌ها را گفت.

س: از جهت ذوق فقهی اگر این نبود من نماز می‌خواندم بله، ولی اگر حالا این

ج: یا مثال دیگری که در افعال باشد مثلاً فرض کنید، می‌گوید آقا... مجبورش می‌خواهد بکند که غوص کن برو یک چیزی افتاده توی حوض، توی برکه، توی استخر، می‌گوید برو آن را دریاور. می‌گوید خب حالا من غسل هم می‌کنم حالا که دارم می‌روم به قصد غسل می‌روم. می‌گوید آقا باطل است. چون شما بر اصل این که باید این جا زیر آب بروی، به آن مجبور هستی، به آن مکره هستی. خب نه می‌تواند برود بدون قصد می‌تواند برود با قصد. با قصد می‌رود.

جواب چهارم که جواب محقق حائری دام ظلّه در فقه العقود است این است که ایشان می‌فرمایند که دلیل اکراه نباید به همین ظاهر آن فقط توجه کرد، بلکه به قرینه‌ی ارتکازات عرفی که مخاطب به این کلام هستند می‌فهمند که مراد شارع این است که و نکته‌ای که شارع می‌فرماید که اثر امر مکروه علیه را برداشتیم این است که در حقیقت این اکراه مضعّف قدرت و اختیار و اراده‌ی مکروه است. «أنّ المفهوم عرفاً من حدیث الرفع بالارتکاز العقلانی هو النظر الی نکته کون الاکراه کأثمه مضعّف للقدرة و الاختیار» چون قدرت او را و اختیار او را، و اراده‌ی او را تضعیف می‌کند. دیگر خودش نیست که تصمیم دارد می‌گیرد، خودش نیست که این کار را اعمال قدرت می‌کند و انجام می‌دهد. نمی‌خواهیم بگوییم اصلاً امر غیر اختیاری می‌شود اما اختیار خودش تحت الشعاع قرار می‌گیرد تضعیف می‌شود. و شارع می‌گوید نه، هر کسی آزاد است و باید خودش تصمیم بگیرد. این که تحت اختیار دیگری و بخاطر سلطه‌ی دیگری باشد من آن جاها اثر بر آن بار نکردم، چرا؟ برای این که کأنّ اثر بار کردن در این جا مثل این است که بر آدم عاجز و غیر قادر بخواهی یک اثری را بار بکنی، و این توجیه عقلانی ندارد، خلاف ممشای عقلانی است که یک کسی قدرت بر یک کاری ندارد شما بیایی بر آن کار اثر بار بکنی، خب این آن چه که مفهوم است متفاهم است عرفاً از ادله‌ی اکراه این است. که به خاطر این، در جاهایی که این جور است شارع رفع اثر می‌کند.

حالا باید ببینیم آیا این متفاهم در مورد ما صادق است یا صادق نیست؟ ایشان می‌فرمایند که صادق نیست. چون این شخص درست است به او گفته که باید بفروشی، اما نسبت به بعث و الفاظ عقود و ایقاعات این جور نیست که با این که راه دیگری هم وجود دارد می‌تواند جور دیگری بگوید بعث، نسبت به این بعث که با آن قصد معنا بکند به جد، نسبت

به این اراده‌اش تضعیف نشود، قدرتش تضعیفش نشود.

پس آن نکته‌ای که حدیث رفع بخاطر آن نکته موجب رفع اثر می‌شود ولی در مورد این‌جا نیست. بعد ایشان یک شاهی اقامه می‌کند می‌گویند اگر یک امری دو جزء داشته باشد؛ یک محرمی مرکباً از دو جزء حرام باشد مثلاً فرض کنید اگر کسی بگوید که غناء مثلاً با بطلان معنا این حرام است هم صوت کذابی باشد و هم مفاد آن مفاد باطلی باشد که بعضی‌ها گفته‌اند که هر دو تای آن‌ها هست. حالا یکی می‌آید می‌گوید که آقا ... مجبور می‌کند او را می‌گوید باید یک آوازی برای ما بخوانی، و الا کذا، حالا این می‌تواند آواز بخواند با شعرهایی که مضامین درست دارد این‌جا می‌شود گفت که نه شما حالا بگوییم ما همان شعرهایی را می‌خوانیم که مضامین آن هم کفر و الحاد است یا استهزاء دیگران است، چرا؟ برای این که اصل این لفظ را این‌جور خواندن که اثرش را برداشته، حرمت آن را برداشته شارع. می‌ماند آن یکی، این مرکباً حرام بود، یکی که افتاد پس این‌طور که ما الان ... منهای آن‌جوری بخوانیم که مضامین هم باطل باشد حرامی انجام ندادیم. می‌شود گفت؟ نه. چرا؟ برای این که شما در این‌جا از این غنای این‌چنینی مخلص داری، که می‌تواند اشعاری را بخواند که ... بله یک کسی اصلاً هیچ شعری را حفظ نیست، جز همین شعر باطل، ولی اگر مخلص دارد می‌تواند بخواند.

خب در حقیقت این است که این بیان ایشان هم یک نکته‌هایی خب دارد که ... ولی برمی‌گردد به حرفی ... آن که مختار است نسبت به خصوصیت مختار است. اختیاری ندارد. حالا این هم یک بیانی است که ایشان می‌گویند که حالا می‌خواهید تطبیق بکنیم یا حالا می‌خواهید ...

س: حاج آقا یک نکته‌ای در فرمایش حضرت امام وجود دارد یعنی این جهتی که توی فرمایش محقق اراکی بود که آن قصدها اصلاً قابل اکراه نیستند چون آن‌ها اصلاً امور باطنی هستند این جهتی که الان از این جواب که آقا ایشان می‌فرماید که آن‌چه که قابل اکراه است اساساً، همین اصوات است ولی آن یکی‌ها امور باطنی هستند و ما هم یعنی نسبت به همین اصوات اصلاً قابلیت اکراه داریم. پس طبعاً باید اثر این برداشته بشود آن جهاتی که امام می‌آید به دو فرد در واقع این‌ها را تقسیم می‌کند یا ایشان در بیان محقق حائری این مسئله می‌آید که آقا مثلاً من با این مثال‌هایی که فرمودند، یا نکاتی که فرمودند، این جهت آن که اصلاً آن‌ها خارج از بحث اکراه هستند چون امور باطنی هستند که قابل اکراه نیستند. و ما اکراه به همین ظاهر داریم اکراه هم به همین ظاهر محقق شده پس باید اثر آن برداشته بشود. این جهت را جواب ندادند.

ج: چرا، در حقیقت ... ببینید می‌گویند که او که اکراه نکرده، او گفته بر لفظ اکراه شده، اما لفظ این‌چنینی که ...

س: خب همین این‌چنینی خارج از اصلاً بحث اکراه است. همین را عرض می‌کنم دو تا فرض درست نمی‌شود. وقتی آن خارج از مفاد اکراه است امام آمدند دو تا فرض کردند دیگر خب، وقتی آن خارج از بحث اکراه هست اصلاً. آن فرد فرد نمی‌شود به مثابه‌ی اکراه وقتی ما به آن نگاه بکنیم اصلاً دو تا فرد نمی‌شود. چون آن‌ها خارج از اکراه هستند.

ج: ببینید اگر شما بخواهید این حرف را بزنید اصلاً در موردی که تفصّی به غیر چیز هم هست شما باید بگویید آقا این راهی ندارد که یک کاری انجام بدهی، یک کاری.

س: حالا نقض‌ها را بعد جواب بدهیم. حالا حلّ آن را در نظر بگیرد.

ج: یک کاری باید انجام بدهد دیگر، یا فرار بکند، یا بیع بکند،

س: نه حالا آن نقض‌ها را جواب دادند، می‌خواهم بدانم به منظر اکراه دو تا فرد درست نمی‌شود اصلاً.

ج: نه ما نمی‌گوییم دو تا فرد درست می‌کند

س:

ج: نه،

س:

ج: نه، ما می‌گوییم نسبت به این بعث با قصد جدی معنا مکره علیه نیست. پس اثر خودش را می‌گذارد.

س: اصلاً این ادبیات غلط است. بعث این‌طوری و بعث آن‌طوری؟

ج: چرا؟

س: چون وقتی آن قصد یک امر باطنی و قابل اکراه نیست بعث این‌طوری و بعث آن‌طوری یک بعث فقط هست. آن هم بعث ظاهری است.

ج: نه. ببینید بعث مستعمل در معنای جدی و ما اُريد به تحقق آن مفاد در خارج،

س: آن هست که مکره است.

ج: بله حالا، آن را خواسته،

س: نه.

ج: آن که او را خواسته، مکره است مکره که این را خواسته

س: حالا قلبش چه می‌خواهد

ج: نه فروش واقعی را خواسته.

س: نه اکراه در آن نکرده، حرف ما همین است خواسته‌ی قلبی او درست است همان است ولی در آن اکراه نکرده چون اصلاً قابل اکراه نیست آن قصدی که خارج از مفاد اکراه است خارج از ادبیات بحث اکراه است نباید بیاوریم داخل بکنیم، خواسته‌ی قلبی او همین است درست می‌فرمایید ولی اکراه بر او نکرده. او اصلاً خارج از بحث اکراه

ج: یکی همان است که اگر آن را انجام بدهد خواسته‌ی اوست یعنی ببینید یعنی در حقیقت آن چیزی که ما توعد علیه چه هست؟ و آن که او درخواست کرده و توعد و یا مکره است

س:

ج: نه، مطلق اللفظ نیست. شما می‌گویید پس من ناچار هستم ولی آن که اکره بر او واقع شده آن عبارت است از آن بعث که خصوصیات مصححه هم همراه دارد.

س: وقتی قابل اکره نیست چطور شما آن صفت را می‌آورید داخل؟ وقتی قابل اکره نیست آن قصد چطور این را ملزم می‌کند؟

ج: نه خودش قابل... ولی آن چه را خواسته؟

س: در چه توعید کرده؟ ما می‌گوییم فقط و فقط

ج: نه هرگز بر آن لفظ بدون آن توعید نکرده،

س: بر آن قصد باطنی نمی‌تواند توعید بکند، قدرت آن را ندارد.

ج: این حتماً مراد او نیست و توعید نکرده. شما در خارج می‌بینید مخلصی ندارید. اما آن بر این توعید ... آن را که او خواسته و بر او اُوعِد این است. پس بر آن توعید نکرده.

حالا ایشان می‌فرماید که این اثر مال خصوصیت است این خصوصیت که لفظ با این خصوصیت باشد مورد توعید نیست مورد اکره نیست، بله اگر این هم انجام بدهد آن چون خیال می‌کند که همان که ما اُوعِد علیه انجام شده است کاری انجام نمی‌دهد.

س: چیزی که خارج از قدرت است هم می‌توانم توعید کنم؟

ج: اگر راه بر آن داشته باشیم که همان ...

س:

ج: اگر طریق عقلانی به ... خارج از قدرت قهراً نیست دیگر، چون طریق عقلانی دارد. این که اراده بکن و امثال ذلک طریق عقلانی دارد. طریق آن همین مظهرات آن هست.

س: خب دیگر، پس بر آن توعید شد

ج: نه بر همان، چون مظهر دارد. مثل این که شما بفرمایید که من شهادت به عدالت نمی‌شود داد. عدالت یک امر درونی است، می‌گوییم چرا؟ چون مظهرات دارد. چون مظهر دارد می‌شود از راه مظهرات بفهمیم. این‌جا هم ظاهر حال شخص و این که دارد تنطق می‌کند مظهر این است که ارادۀ جدّاً، مظهر دارد. آقای همدانی هم فرمود این مطلب هم برای آقای همدانی بود که گفته می‌شود. ایشان هم فرمود که بله آن ظاهر به بناء عقلاء حجت است و می‌گویند بله این قصد کرده، ارادۀ ایشان فرمودند «و الجواب الصحيح في المقام أن يقال إنّ المفهوم عرفاً من حديث الرفع وفقاً ارتكاز العقلائي هو النظر نكتة كون الاكراه كائنه مضغف للقدرة و الاختيار فيكون ترتب الحكم على ما صدر منه بمنزلة الثبوت الحكم على العاجز الذي لا يستطيع الفرار عنه بترك السبب» حکمی که نمی‌تواند فرار کند از آن به ترک سبب، این مثل این است که به آن شخص، چون فرض این است که قدرتش تضعیف شده. و اختیار کأنّ ندارد. «و هذا الوصف غير صادق لدى الاكراه على جزء السبب، إذ استطاعته التفصّي عن النتيجة بترك الجزء الآخر» گفت می‌توانی «فمثلاً لو كان الحرام مؤلّفاً من جزئين بحيث لو فعل أحدهما لم يكن حراماً و كون الجزئان عرضيين» مثل غناء و قصد معنا، یعنی معنای خراب. «من حيث الزمان،

ففعّل أحدهما إكراهاً و ضم الآخر اليه إختياراً فهل بالامكان اللقول بالارتفاع و العقاب بسبب كون أحد الجزئين مكرهاً عليه» بگوئیم اشکالی ندارد گناه نکرده این غناء را، چرا؟ برای این که نسبت به اصل آواز خواندن او، که مکره بودی، حالا قصد معنا کردی دیگر، نه می‌گویند آقا نه شما باید آواز می‌خواندی و از شعرهای ...

س: آن‌جا فرق دارد.

ج: هیچ فرقی ندارد.

س: حاج آقا آن معنای باطل هم معنای ظاهری است قابل اکراه هست اصلاً معلوم است این‌ها مکره در ذهن شریف‌شان نبوده. که این‌جور مثال‌ها می‌زنند. آن‌جا در همین غنایی که حضرت‌عالی می‌فرمایید این معنا هم یک امر ظاهری است که قابل اکراه هست. فرق دارد با آن‌جایی که یک امر باطنی که قابل اکراه نیست. ما نظرم آن این است می‌گوئیم آقا این‌جا قصد جمعی آن همان معامله‌ی واقعی است. ولی چون چاره‌ای جز این ندارد که ... تعبیر آن همان که فرمودید ... چاره‌ای جز این ندارد که به این الفاظ اکراه بکند متعلّق اکراه فقط الفاظ است چون چاره‌ای بیش از این ندارد. نه این که شما بفرمایید چون طریق آن این است پس اکراه بر آن قصد است نه، چون منظور واقعی است و چاره‌ای جز این طریق ندارد اکراه بر همین طریق است فقط. همین‌طور می‌گوید آقا من چاره‌ای ندارم دیگر، باید به او بگویم بعث را بگو. یعنی همین فرمایش شما

ج: نه چاره‌ای ندارم که بعث بی‌معنا هم بگوئیم چاره‌ای ندارم جز این که بعث بی‌معنا هم بگوئیم

س: نه مکره را دارم عرض می‌کنم نه مکره. مکره قصدش معامله‌ی واقعی است ولی چون چاره‌ای برای اکراه کردن و اجبار کردن جز این ندارد که بگوید این الفاظ را بگو، مجبور است که بگوید فقط این الفاظ را بگو. مجبور است فقط برای این الفاظ اکراه بکند. نمی‌تواند بر آن معنا اکراه بکند، نه این که این طریق باشد که اکراه باید آن امر باطنی باشد.

ج: نه او اکراه می‌کند بر این الفاظی که معنا را هم قصد بکند اراده‌ی جدی هم بکند، عرض کردم چون این راه طریق عرفی بر آن وجود دارد اکراه آن معنا نمی‌دهد فلذا ایشان هم می‌گویند و الا اکراه بر آن صادق است. اکراه بر همان مجموعه.

س: مکره آن اگر طلبه باشد می‌گویند که یک قسم هم بخور که قصد کردم، توبه باشد دیگر اگر لفظ مشترک بخواهد می‌گوید لفظ مشترک را معین کن، توبه به واسطه‌ی اراده‌ی معنا در لفظ مشترک باشد می‌گوید تصریح کن، اگر به اراده باشد می‌گوید اراده‌ی خودت را بگو حتی، تنطّق به صرف اراده بکن که تام بشود.

س: ولی تا یک جایی قدرت دارد. آخر آخرش این است که

س: نه می‌گویم اگر طلبه باشد می‌خواهم بگویم چی توی ذهن ما

ج: نه بیع واقعی را

س: اراده را ما قبول داریم اکراه را داریم می‌گوئیم. اراده که معلوم است.

ج: اکراه بر بيع واقعی دارد می‌کند. حالا این بعدش ایشان می‌فرمایند خب آن جوابی که ما به آقای اصفهانی دادیم دیگر در طریق ما نمی‌آید.

آقای اصفهانی فرمود چی؟ آقای اصفهانی فرمود که حدیث رفع، جواب این استدلال را این داد فرمود حدیث رفع این‌جا را نمی‌گیرد. چون وقتی که آن بايع قصد کرده است در حقیقت علاوه بر گفتن لفظ معنا را هم به جد قصد کرده و تحقق مُنشأ را هم واقعاً به جد قصد کرده این‌جا اگر شارع بپاید بفرماید که من اثر را بار نمی‌کنم منتی نیست بر خلاف آن چیزی که او قصد، اشکالی که ایشان کردند بر آقای اصفهانی این بود که نه یک مواردی هست که منت هست و آن این است که او به توهم این که ولو در ذهن خودش که بله من قصد معنا هم بکنم اثری ندارد برای این که شارع برداشته. می‌آید قصد معنا علی الطبعش می‌کند. دیگر حالا ما بخواهیم قصد نکنیم می‌گویند مؤونه‌ی زائده دارد دیگر، مثل همین که گفتیم می‌فروشیم ولی شارع هم که برداشته. خب این مورد را شما به جد دارد می‌گوید حدیث رفع برمی‌دارد.

این اشکال را آن‌جا کردیم که نه، این‌جاها هم آن‌جور نیست که منت نباشد بلکه منت است بر این که برداشته ایشان می‌فرماید این‌جوری که ما توضیح دادیم و جواب می‌دهیم از آن استدلال دیگر آن اشکال ما این‌جا وارد نمی‌شود. چون در این صورت مسلّم منت است. که شارع اگر همین مثالی را که ما زدیم مثلاً در مورد غناء بردارد، این منت است برای

پس بنابراین در این مواردی که آن اراده‌ی مضعّه دارد و این‌جور نیست در تمام این موارد می‌توانیم بگوییم که نه، چون راه داشته و قدرتش تضعیف نشده بوده است پس بنابراین حدیث رفع اصلاً شامل نمی‌شود یعنی موضوع اکراه نمی‌آید. آن‌جایی هم که اکراه صادق است در آن‌جا حدیث رفع شمول آن و رفع آن امتنانی خواهد بود.

این راجع به این استدلال. امروز می‌خواستیم استدلال ... آدرس هم بدهم شما مطالعه بکنید ببینید واقعاً آقای همدانی قدس سره این‌جا صفحه‌ی 168 یک راه آخری هم آقای همدانی دارد این هم مطالعه بفرمایید که دیگر تقریباً این در یک فرمایشی هم مقرر مرحوم نائینی در هامش منية الطالب دارد این دو تا را بگوییم دیگر این بحث ان شاءالله تمام می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.